

نقش خدامحوری و مؤلفه‌های آن

در مدیریت فرهنگی

از منظر قرآن کریم*

- محمد ابراهیم روشن ضمیر^۱
- نعمت‌الله فیروزی^۲

چکیده

از آنجا که فرهنگ راه و رسم و شیوه زندگی است، آن را نمی‌توان از زندگی انسان جدا کرد. حیات و شکوفایی یک ملت در گرو فرهنگی پویا و بالنده است. توجه نداشتن به فعالیت‌های فرهنگی، یک ملت را می‌فرساید و به سوی نابودی سوق می‌دهد. لزوم برنامه‌ریزی برای محافظت از مرزهای فرهنگی و پاسداری از باورهای دینی، ضرورت مدیریت قوی فرهنگی مبتنی بر آموزه‌های قرآنی را دوچندان می‌سازد. این جستار در پی آن است تا یکی از مبانی مهم مدیریت فرهنگی را که عبارت از اصل خدامحوری است بررسی کند. باور به حاکمیت اراده خداوند بر همه عالم و اینکه جز اراده او مؤثر در آن نیست و مؤلفه‌های آن همچون جهان‌بینی درست، باور به تحول‌پذیری انسان، اعتقاد به روز

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱/۱۵ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱.

۱. استادیار دانشگاه علوم اسلامی رضوی (roushan1344@yahoo.com).

۲. کارشناس ارشد علوم قرآنی و حدیث دانشگاه علوم اسلامی رضوی (نویسنده مسئول) (farhangenab@yahoo.com).

وایسین، حاضر و ناظر دانستن خداوند، استواری نظام هستی بر پایه عدل، یینش ویژه، حتمی دانستن پیروزی نهایی و باور به برخورداری از امدادهای غیبی، از مبانی استوار قرآنی مدیریت فرهنگی است که نتیجه‌بخش بودن آن را تضمین می‌کند.

واژگان کلیدی: فرهنگ، قرآن، فرهنگ معیار، حیات طیبه، مدیریت فرهنگی، خدامحوری.

مقدمه

جریان فرهنگی در حوزه اسلامی که از آن به «هدایت» تعبیر می‌شود، نوعی احیای فرد و جامعه است؛ چه فرد را از گمراهی نجات می‌بخشد. از همین رو، در قرآن و روایات اجر و پاداش این گونه فعالیت‌ها بسیار بالا دانسته شده است. کمتر صاحب‌نظری را می‌توان سراغ گرفت که در اهمیت فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی تردید کند، اما پرسش بنیادین این است که آیا مدیریت فرهنگ متمایز از مدیریت دیگر بخش‌های جامعه است یا از آنجا که فرهنگ در تمامی اجزای جامعه جریان دارد، امری در عرض و متمایز از فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، نظامی و... نیست، بلکه عین آن‌هاست؟

به نظر می‌رسد عدم درک مفهوم فرهنگ و نپرداختن به کارکردهای مهم آن باعث شده است که ضرورتی برای طرح مدیریت فرهنگی احساس نشود، در حالی که شکوفایی صحیح استعدادها و جلوگیری از انحرافات فرهنگی در گرو این امر است. ارتباط عمیق فرهنگ در جامعه دینی با باورهای دینی، ضرورت مراجعه به قرآن برای دریافت مبانی و راهکارهای مدیریت فرهنگی درست را ضروری می‌نماید. بنابراین، در این جستار بر آنیم که به بررسی یکی از پایه‌های بنیادین مدیریت فرهنگی یعنی «اصل خدامحوری» بپردازیم. مراد از خدامحوری، باور به حاکمیت اراده خداوند بر همه عالم است، به طوری که هیچ اراده‌ای جز اراده او مؤثر در آن نیست. در حقیقت، چنین باوری به حاکمیت اراده‌ای حکیم و مدبّر است که انسان را چنان به تلاش برای رشد و تعالی خود و دیگران برمی‌انگیزد که از بذل عزیزترین داشته‌های خود دریغ نمی‌ورزد. این همان تفاوت مبنايي مکتب مدیریتی قرآن و مکاتب دیگر است.

واژه‌شناسی فرهنگ

فرهنگ در زبان فارسی به معنای ادب، تربیت، علم و دانش و مجموعهٔ آداب و رسوم و آثار علمی و ادبی یک قوم یا ملت است (معین، ۱۳۷۹: ۸۳۵۲؛ عمید، ۱۳۷۴: ۷۶۹؛ دهخدا، ۱۳۷۵: ۲۲۷).

واژه‌شناسان تازی، برابرنهاد آن را «ثقافه» به معنای مهارت، زیرکی و تیزهوشی می‌دانند که ریشهٔ آن «ثقف، یتقف» (ماهر و حاذق شد) و «ثقف الشیء» (آن چیز را آموخت و درک کرد) می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۰۸: ۱۹).

در مغرب‌زمین نیز کلمهٔ فرهنگ مشتق از فعل لاتین «culture» به معنای پرورش، تربیت و رشد است. البته در معانی کشت و زراعت نیز به کار برده شده است (حق‌شناس، ۱۳۸۱: ۳۴۵) که بی‌شک آن هم نوعی پروراندن محسوب می‌شود.

اصطلاح‌شناسی فرهنگ

تعاریف فرهنگ به صدها مورد می‌رسد. وجه مشترک این تعاریف آن است که فرهنگ مجموعه‌ای است از آداب، رسوم، سنن، آیین‌ها و باورها (نائینی، ۱۳۸۸: ۳۱) که اجتماعات کوچک یا بزرگ در زندگی روزمره به کار می‌گیرند و با آن زندگی می‌کنند (ولایتی، ۱۳۸۷: ۱۹). به عبارت دیگر، فرهنگ چهار عنصر واقعی و تغییرناپذیر عقاید، ارزش‌ها، هنجارها و نمادها را در بر می‌گیرد (حسن‌پور، ۱۳۸۶: ۲۹) که شیوهٔ زندگی یک ملت را تعیین و تبیین می‌کند (بهجت‌پور، ۱۳۸۸: ۱۸).

مدیریت فرهنگی

با وجود دیدگاه‌های گوناگون دربارهٔ مفهوم اصطلاحی مدیریت می‌توان در تعریفی نسبتاً کامل مدیریت را علم و هنر رهبری و کنترل فعالیت‌ها (اقتداری، ۱۳۸۸: ۶۱) و مجموعهٔ امکانات و استعداد‌های مادی و معنوی در یک سازمان (پرهیزگار، ۱۳۸۷: ۲۳) دانست که هدف‌های مطلوب را با حداکثر کارایی به دست می‌دهد (اقتداری، ۱۳۸۸: ۶۱). اما باید توجه داشت که از نظر مکتب و شرع مقدس هر اندیشه و راهکاری که

مجموعه‌ای را به اهداف سازمانی و تشکیلاتی خود سوق دهد، مدیریت راستین قلمداد نمی‌شود. بلکه مدیریت اسلامی در فرایند به کارگیری کارآمد و مؤثر منابع مادی و انسانی ضمن ایجاد حرکت و رشد و پویایی بیشتر، انسان‌ها را در مسیر مستقیم و الهی خود رشد و تعالی می‌دهد (نبوی، ۱۳۸۷: ۳۲-۳۳).

بی‌تردید، از جلوه‌های شاخص مدیریت متعالی فرهنگی، مدیریت انبیا و اولیای الهی به ویژه مدیریت فرهنگی پیامبر مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که با عقلانیت، درایت و شناختی که از انسان داشت، جامعه‌ای منحط و منحرف را به اجتماعی پیروز، پاک، مستقیم و عزیز تبدیل کرد و حکومت و نظامی اجتماعی را بر اساس اصل ارزشمند إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ (حجرات/ ۱۳) بنا نهاد.

پیشینه و تاریخچه مدیریت فرهنگی

اگر «فرهنگ معیار» را مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های الهی بدانیم، اولین کسانی که تلاش داشتند با برقراری حکومت و با استفاده از نهادهای مختلف به مدیریت و اصلاح فرهنگ پردازند، پیامبران بوده‌اند؛ چرا که آنان تلاش داشتند تا فرهنگ توحیدی را جایگزین فرهنگ الحادی کنند و نهادهای اجتماعی از جمله سیاست و حکومت و اقتصاد را با هدف رسیدن به فرهنگ توحیدی، اصلاح و مهندسی فرهنگی نمایند. از این روست که بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، حضرت امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ فرهنگ را سایه نبوت و انبیا الهی می‌دانند (موسوی خمینی، ۱۳۸۳: ۴۲۹/۷).

مدیریت و برنامه‌ریزی فرهنگی رسمی در ایران را باید همراه با تکوین هویت ملی در عصر صفوی به بعد دانست. اگرچه پیش از آن، اقداماتی شده بود، این تحولات فرهنگی را نمی‌توان به طور مستقیم به مدیریت فرهنگی حکومت‌ها نسبت داد، به ویژه اینکه پس از ورود اسلام و حاکمیت دوگانه میان حکام و قبایل ایرانی و حاکمان و خلفای اموی و عباسی تا حمله مغول، تمرکز حاکمیت در ایران وجود نداشت. در دوره صفویان تکریم علما و دانشمندان و تربیت شاگردان، توجه به فرهنگ و هنر اسلامی، گسترش معماری و شهرسازی اسلامی از جمله سیاست‌های فرهنگی پادشاهان صفوی به شمار می‌رفت. نسبت وثیق و کارآمد میان مبانی تفکری، فرهنگی و ساخت تمدنی،

این دوره را به نقطه عطف حیات نوین جامعه ایرانی تبدیل کرد.

ایران در دوران قاجاریه به علت ضعف شاهان و نفوذ و گرایش تدریجی به فرهنگ غربی رکود فرهنگی یافت. کسانی چون عباس میرزا و امیر کبیر تنها افرادی بودند که سیاست‌های فرهنگی را در کشور اجرا نمودند. اعزام محصل به خارج، تأسیس دارالفنون و چاپ روزنامه از اقدامات فرهنگی آن‌ها بود. البته این اقدامات، نتایج منفی نیز داشت؛ برای نمونه، ثمره اعزام محصل به غرب، جریان‌های فکری و فرهنگی غرب‌زده مشروطه را به بار نشانند. در این دوران، غرب‌گرایان نوپا عملاً سیاست‌های فرهنگی دولت را تدوین و اجرا می‌کردند.

در دوران پهلوی اول، سیاست‌های فرهنگی با هدف هضم فرهنگ دینی و اجرای گام به گام سکولاریزم با الگوهای اقتباس‌شده (امثال آتاتورک در ترکیه) صورت پذیرفت. حذف لباس ملی و متحدالشکل کردن لباس مردم، قانون کشف حجاب، خلع لباس روحانیت، راه‌اندازی نظام آموزشی وابسته و اجرای سیاست‌های ضد دینی از جمله تلاش‌های رضاخان برای تغییر فرهنگ دینی مردم و حاکمیت فرهنگ ضد اسلامی و ایرانی بود. در دوران پهلوی دوم نیز سیاست‌های فرهنگی غربی و اباحه‌گرایانه ادامه یافت. تغییر تاریخ رسمی کشور به شاهنشاهی، بزرگداشت فرهنگ باستانی و افتخار به پادشاهان باستان، برگزاری جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، نمونه سیاست‌های فرهنگی شاه بود که با مخالفت شدید روحانیت به رهبری امام خمینی علیه السلام روبه‌رو شد و به بیداری و همراهی مردم منجر گردید و نهایتاً زمینه سرنوشتی حکومت پادشاهی پهلوی و شکل‌گیری حکومت اسلامی را فراهم نمود (نائینی، ۱۳۸۸: ۱۷۸-۱۸۰).

«مدیریت فرهنگی» از اصطلاحات جدید در حوزه مدیریت است که عمر تدریس آن در دانشگاه‌های معتبر کشور چند سالی بیشتر نیست. هدف از ایجاد این رشته، آموزش مدیرانی است که قادر به مدیریت در محیط‌ها و سازمان‌های فرهنگی و دولتی باشند.

رابطه دین و فرهنگ

آنچه در باب رابطه دین و فرهنگ خودنمایی می‌کند افق والا و متعالی دین نسبت به

فرهنگ است؛ زیرا رویکرد غالب در تعریف فرهنگ، رویکرد واقع‌گرایانه و ناظر به وضع موجود است اما دین در عین اینکه وضع موجود را نادیده نمی‌گیرد، چشم‌اندازهای مطلوب دیگری را نیز مدنظر دارد.

فرهنگ‌ها متکثر و متفاوت‌اند اما دین، واحد است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾ (آل عمران/ ۱۹) و تنها دین پذیرفته‌شده نزد پروردگار متعال، اسلام است: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (آل عمران/ ۸۵).

فرهنگ میراث تاریخی جوامع بشری است که ریشه‌های اصلی آن در گذشته تاریخی شکل گرفته است ولی در مقابل، دین حقیقتی است فعلی و ناظر به آینده بشریت. بنابراین، دین هرگز گذشته را مستند حقانیت خود قرار نمی‌دهد.

فرهنگ‌ها، خاستگاه کثرت‌ها، رقابت‌ها، تعارض‌ها، تفاخرها و خودخواهی‌های قومی و ملی است اما دین خاستگاه خدامحوری، وحدت، تعاون و اخوت و برادری: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا نَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ﴾ (آل عمران/ ۶۴).

عرصه فرهنگ، زندگی دنیوی مادی آدمی است و روابط و نهادها و هنجارهای زندگی اجتماعی بشر را تعیین می‌کند، اما دین علاوه بر تنظیم و تعدیل زندگی دنیوی، محور اصلی را تأمین حیات معقول تکاملی و نیل انسان به مقام «قرب و خلیفه‌اللّهی» قرار می‌دهد.

منشأ فرهنگ، بشری و انسانی است اما منشأ دین، مافوق بشر و ماورای طبیعت است. خالق فرهنگ‌ها انسان‌هایند و خالق دین، خدای انسان‌هاست. دین، انسان را تربیت می‌کند و انسان تربیت‌شده دین، فرهنگ‌سازی می‌کند و تمدن می‌آفریند (ذو‌علم، ۱۳۹۲: ۳۱-۳۷).

در تعریف فرهنگ، غالباً دین یک عنصر به شمار آمده است، اما این کاملاً با معنای راستین و حقیقی دین - که معارف و حقایق نازل از سوی مبدأ هستی است - متفاوت است. به عبارت دیگر، دین مقوله‌ای فرافرهنگی است که می‌تواند عناصر ریشه‌ای هر فرهنگی را تحت تأثیر قرار دهد و آن را فرهنگ «دینی» سازد.

فرهنگ‌ها، خود حجاب حقیقت‌اند ولی دین خرق حجاب می‌کند. اگر عالی‌ترین

ساحت فرهنگ، چیره شدن بر «من» فرهنگی و گذشتن از آن است، یقیناً این مرحله از تعالی نیز بدون حقیقتی متعالی و فرافرهنگی به نام «دین الهی» حاصل نخواهد شد (همان: ۳۸).

جلوه‌های فرهنگ در قرآن کریم

واژه «الثقافة» به معنای فرهنگ، در قرآن وجود ندارد، اما در پاره‌ای از آیات قرآن مفاهیمی نزدیک به واژه فرهنگ وجود دارد؛ مفاهیمی مانند ملت، سنت، امت، دین، خلق، شاکله، لسان قوم و... که هر کدام بیانگر عنصری از عناصر متعدد فرهنگ اند. «امت» به گروهی از مردم گفته می‌شود که در اموری مانند: دین، زبان، مکان و... مشترک‌اند و به دور هم جمع می‌شوند. کلمه «امت» در قرآن نیز معانی متعددی دارد از جمله: جماعتی که نیت و قصدی مشترک دارند (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵: ۲۸). در آیه ۲۳ سوره مبارکه زحرف، واژه «امت» با تعبیر «آثار به جای مانده از پدران» مترادف گرفته شده است. منظور از «آثار به جای مانده» همان اعتقادات و رسوم است که مشرکان از پدران خود دریافت کرده‌اند. این مطلب همان مفهوم فرهنگ را به ذهن می‌آورد؛ زیرا فرهنگ را به هر معنایی در نظر بگیریم به شکل اکتسابی از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد و آداب و رسوم و اعتقادات از بارزترین عناصری‌اند که در هر فرهنگی دیده می‌شوند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۳۸/۲۱).

همچنین واژه «ملت» بیشتر ناظر به بعد اعتقادی یک فرهنگ است که ممکن است ترکیبی از باورها و اندیشه‌های درست و پسندیده یا خرافی و غلط باشد (قرشی، ۱۳۸۷: ۲۸۹/۶). خداوند متعال مسلمانان را به تبعیت از ملت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام فرا می‌خواند: «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ» (حج/۷۸). نیز به پیامبر متذکر می‌شود که یهودیان و مسیحیان از تو راضی نمی‌شوند مگر از ملت آنان پیروی کنی: «وَلَنْ تَرْضَىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَىٰ حَتَّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» (بقره/۱۲۰).

مفسران «ملت» را در قرآن به معنای مذهب، نحله فکری، خواسته‌ها و راه و رسمی که در بین یک قوم معمول است تفسیر کرده‌اند (همان: ۴۲۶/۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۰۰/۱). چنان که در سوره اعراف می‌خوانیم پیامبران خطاب به قوم خود می‌گفتند: «ما قطعاً بر

خدای خود افترا بسته‌ایم اگر در ملت شما (طریقه و روش بت پرستان) داخل گردیم» (اعراف / ۸۹). بنابراین، می‌توان گفت آنچه مشرکان بدان پایبند بوده و حاضر به از دست دادن آن در مقابل دعوت پیامبران نبوده‌اند چیزی جز مجموعه‌ای از اعتقادات، آداب و رسوم و در یک کلام راه و رسم مبتنی بر شرک نبوده است که از آن با تعبیر «ملت» یاد می‌شود.

واژه «سنت» به معنای راه و روش و شیوه و طریقه (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵: ۲۲۲) بیشتر نشان‌دهنده بعد عملی و رفتاری فرهنگ جامعه است. اگرچه واژه «سنت» از نظر معنا کاملاً بر واژه فرهنگ انطباق ندارد با آن بیگانه نیست؛ زیرا آداب و رسوم و سنن اجتماعی در هر جامعه بخش مهم و اصلی فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد. قرآن کریم در آیات بسیاری، آداب و رسوم گذشتگان را یادآوری فرموده است:

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾ (آل عمران / ۱۳۷)؛
پیش از شما سنت‌هایی وجود داشت و هر قوم، طبق اعمال و صفات خود، سرنوشت‌هایی داشتند که شما نیز همانند آن را دارید پس بر روی زمین، گردش کنید و ببینید سرانجام کار تکذیب‌کنندگان (آیات خدا) چگونه بود؟

مهم‌ترین معانی واژه «دین» عبارت‌اند از: حساب، شأن، عادت، کیفیت، سیرت، اخلاق، شریعت، مسلک و... (انیس، ۱۳۸۲: ۶۵۷/۱) اما در مفهوم عام به معنای مذهب و روش اعتقادی است که یا ریشه الهی دارد و یا ریشه فردی و اجتماعی. در سوره مبارکه غافر، فرعون در مقام تکذیب موسی عليه السلام به قوم خود می‌گوید:

﴿إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ﴾ (غافر / ۲۶)؛ من بیم آن دارم که موسی دین شما را از دست شما بگیرد و یا در زمین فساد ایجاد کند.

منظور از «دین» در این آیه همان فرهنگ و راه و رسمی است که از نیاکان به ارث رسیده است نه دینی که موسی عليه السلام فرعون را به آن دعوت کرده و برای ترویج آن برانگیخته شده است (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۴۹۸/۱۷؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۷۹/۲۰).

واژه «خُلِقَ» به معنای عادت، طبع، و خوی و اخلاق (انیس، ۱۳۸۲: ۵۳۹/۱) در دو آیه آمده است: نخست در سوره مبارکه ﴿ن وَالْقَلَمِ﴾ که در وصف رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم / ۴). «خلق» در اینجا به معنای

سجایای اخلاقی و اوصاف درونی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۵: ۱۴۸) و دیگر در سوره شعراء: «إِنَّ هَذَا الْأَخْلُقَ الْأَوَّلِينَ» (شعراء/ ۱۳۷). مفسران واژه «خلق» را در این آیه به معنای راه و رسم بیان کرده‌اند (طبرسی، ۱۴۱۴: ۴۲۲/۷). به این ترتیب، کلمه «خلق» ناظر بر اخلاقیات و رسومی است که بیشتر در فرهنگ یک جامعه متجلی می‌شود.

واژه «شاکله» نیز اشاره به موضوعی دارد که می‌توان از آن به هویت و شخصیت تعبیر کرد:

«قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكَلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَى سَبِيلًا» (غافر/ ۲۶)؛ بگو که هر کس بر حَسَب ذات و طبیعت خود، عملی انجام خواهد داد و خدای شما بر آنکه راه هدایت یافته، از همه کس آگاه‌تر است.

علامه طباطبایی شاکله را به روحی که در بدن ساری است و در اعضا و جوارح و اعمال انسان تمثّل می‌یابد، تشبیه کرده و بیان داشته است که در این آیه کریمه، عمل انسان مترتب بر شاکله شده است؛ به این معنا که عمل انسان مناسب و موافق شاکله اوست. دارایی‌های درونی انسان، از وجود او ریشه می‌گیرد و چون وجود انسان، هم جنبه مادی و خاکی دارد و هم جنبه فطری و الهی، از این رو، انسان هر دو ویژگی را داراست (۱۴۱۷: ۲۶۱/۱۳). به عبارت دیگر، انسان هم قابلیت گرایش به شاکله مادی (فرهنگ نادرست) را دارد و هم قابلیت گرایش به شاکله معنوی (فرهنگ صحیح). این موضوع به دریافت‌های بیرونی انسان بستگی دارد.

«لسان قوم» نیز نمی‌تواند بی‌ارتباط با فرهنگ باشد:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم/ ۴)؛ ما پیامبران را نفرستادیم مگر اینکه با زبان قوم خودشان سخن بگویند.

مراد از «لسان قوم» در این آیه شریفه، تنها لغت و زبان مردم نیست؛ زیرا زبان را نمی‌توان از ویژگی‌های فرهنگی جدا کرد بلکه آشنایی با فرهنگ و زبان مردم زمان خود است که متناسب با فهم آنان تبلیغ می‌کردند.

قرآن کریم همچنین از عبارت «حکم الجاهلیة» به فرهنگ جاهلیت اشاره کرده و آن را نقد کرده است:

﴿الْفَخْرُ الْجَاهِلِيَّةُ يَنْفَعُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا الْقَوْمُ بُوقْتُونَ﴾ (مانده / ۵۰): آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای گروهی که باور دارند، حکم چه کسی از حکم خدا بهتر است؟ (قرآنی، ۱۳۸۷: ۱۰۳/۳).

فرهنگ معیار از منظر قرآن کریم

به نظر می‌رسد مهم‌ترین و جامع‌ترین تعبیر قرآنی از فرهنگ، کلید واژه «حیات طیبه» باشد:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (نحل / ۹۷)؛ هر کس از مرد یا زن که مؤمن باشد و کار شایسته کند، حتماً به زندگی پاک و پسندیده‌ای زنده‌اش می‌داریم و قطعاً مزدشان را بر پایه‌ی نیکوترین کاری که می‌کرده‌اند، پاداش خواهیم داد.

اگرچه این تعبیر تنها یک بار در قرآن مجید آمده، در جای جای قرآن اشارات بسیاری به آن شده است. «طیبه» از ریشه «طاب» به معنای پاک و پاکیزه است که در قرآن صفت برای واژه‌های «شجرة، کلمه، مسکن، بلدة، ریح، کلم» و... به کار رفته است. افزون بر این، به کسی که از جهل، فسق و اعمال زشت پاک باشد «انسان طیب» گفته می‌شود (قرشی، ۱۳۸۷: ۲۵۷/۴-۲۶۲).

در مبحث «حیات طیبه» دیدگاه‌های مفسران گوناگون است. رزق و روزی حلال؛ زندگی شرافتمندانه همراه با قناعت و خشنودی؛ بهشت پرتراوت و زیبا و زندگی خوش در آنجا؛ زندگی توأم با خوشبختی در بهشت (طبرسی، ۱۴۱۴: ۷۳۴/۷-۷۳۵)؛ عبادت همراه با روزی حلال و توفیق بر اطاعت فرمان خدا و مانند آن (مکارم شیرازی، ۱۳۸۶: ۱۱/۳۹۴) نمونه‌ای از این دیدگاه‌هاست. علامه طباطبایی در تبیین عمیق درباره «حیات طیبه» در ذیل آیه ۹۷ سوره مبارکه نحل می‌فرماید:

مراد از «احیاء»، بخشیدن و افاضه حیات و زندگی است. بر اساس این آیه شریفه خداوند سبحان، انسان با ایمانی را که عمل شایسته و صالح انجام می‌دهد با زندگی جدیدی که غیر از زندگی معمول مردم است، اکرام می‌کند و آثار زندگی حقیقی را که همان علم و قدرت است با زندگی جدیدش همراه و همگام می‌سازد. این علم و قدرت باعث می‌گردد چنین فرد مؤمنی، چیزها را چنان که هستند ببیند... (۱۴۱۷: ۱۲/۳۴۱).

بنابراین، می‌توان گفت که در مکتب قرآن، توجه به فرهنگ و اندیشه فردی و اجتماعی با هدف تغییر و تحول عظیم انسانی و به عبارت دیگر، رسیدن به «حیات طیبه» است.

مفهوم‌شناسی خدامحوری

روشن است که منظور از خدامحوری تنها باور به وجود آفریننده‌ای برای جهان هستی نیست؛ زیرا هرچند باور به آفریننده و نیز آفریده شدن این جهان و به عبارت دیگر، آنچه از آن به «توحید در خالقیت» یاد می‌کنیم امری لازم است اما کافی نیست؛ چه مشرکان نیز چنین باوری داشتند: «وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ» (زخرف/۹). بنابراین، مراد از خدامحوری، باور به حاکمیت اراده خداوند بر همه عالم و اینکه هیچ اراده‌ای جز اراده او مؤثر در آن نیست. به عبارت دیگر، باور به آنچه از آن به توحید افعالی یاد می‌شود که همان خداشناسی حقیقی است: «فَأَيَّمَا لُوَاقِمٍ وَجْهَ اللَّهِ» (بقره/۱۱۵) و همچنین آیه شریفه «وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنْتُمْ» (حدید/۴) که آشکارا هر نقطه‌ای را که خدا در آن تجلی نکرده باشد رد می‌کند.

اگر این مفهوم حقیقی خداشناسی در فعالیت‌های فرهنگی و عبادی شخصی و اجتماعی مد نظر قرار نگیرد فعالیت‌های فرهنگی به پوچی می‌گراید (طاهرزاده، ۱۳۸۸: ۲۵۸-۲۶۰).

باور به حاکمیت اراده‌ای حکیم و مدبر انسان را به تلاش برای رشد و تعالی خود و دیگران برمی‌انگیزد. اگر بپذیریم که در عالم اراده‌ای منسجم و باتدبیر وجود ندارد هرگونه تلاش برای ارتقای آن بیهوده خواهد بود. رکن اساسی و اصیل فرهنگ و مدیریت قرآنی در رنگ و بوی الهی و معنوی آن است: «صِبْغَةَ اللَّهِ» (بقره/۱۳۸).

اصول بنیادین مدیریت فرهنگی در قرآن

مدیریت فرهنگی قرآنی که هدف آن رشد و تقویت باورها، سبک‌ها و رسم‌ها و ارزش‌های الهی در جامعه است، تضمین‌کننده نتیجه‌بخش بودن فرایند مدیریت فرهنگی است. اصول بنیادین در مدیریت فرهنگی مبتنی بر مکتب الهی عبارت‌اند از:

خدامحوری، محوریت قرآن، فطرت‌گرایی، هدف‌مداری، تکلیف‌گرایی، ولایت‌مداری، اعتدال و عدالت‌محوری، آینده‌نگری و دوراندیشی (زمان‌شناسی)، محوریت تعقل و تفکر. شایان ذکر است که تبیین همه مبانی مدیریت فرهنگی از حوصله این جستار خارج است. از این رو به ذکر مؤلفه‌های مهم‌ترین اصل «خدامحوری» بسنده می‌شود.

مؤلفه‌های خدامحوری

۱. جهان‌بینی درست

ویژگی بارز دعوت و تربیت فرهنگی قرآن کریم در رویارویی با محیط و فرهنگ جاهلی روزگارش ایجاد بینشی عمیق نسبت به توحید و معاد (خدامحوری) بود. سیر تحول‌آفرینی و هدایت فکری قرآن بدین‌سان آغاز شد که ابتدا افکار را متوجه خلقت و آغاز و فرجام هستی (مبدأ و معاد) نمود. در این راستا، معرفی خدا، انهدام شرک و اعتقادات مشرکان و تأکید جدی بر توحید سرلوحه کار قرار گرفت؛ چه اگر این نقطه مرکزی و جهان‌بینی تبیین نگردد، دیگر تلاش‌ها بی‌ثمر و ابتر می‌ماند (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴: ۲۶۹).

از دید قرآن، جهان از جمله انسان از خدا آغاز و به او ختم می‌شود (بقره/ ۱۵۵). فلسفه این حرکت قوسی (نزولی و صعودی) اکتساب فضایل است (عنکبوت/ ۲) که از راه شناسایی خدا و کمالات او و آنگاه آراستگی به اخلاق او، به کمک عقل و با پیروی از وحی و ریاضت نفسانی به دست می‌آید. جمله معروف «تخلّقوا بأخلاق الله» مبنای تقرّب و تشبّه به خداست.

قرآن کریم ذات پروردگار و صفات جمال و جلال او را با دلیل و برهان و با متوجه ساختن متفکران به پدیده‌های عالم خلقت و آثار قدرت و علم و حکمت خداوند آشکار ساخت. آیاتی مانند ﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾ (اعراف/ ۱۸۵) و ﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ* وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ* وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ* وَإِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ﴾ (غاشیه/ ۱۷-۲۰) عقول و افکار را تکان داد و قوم عرب که

هیچ‌گاه به تفکر منطقی و استدلال عادت نکرده بود، رفته‌رفته با آن انس گرفت. قرآن به آن‌ها آموخت که از عالم شهود و جهان محسوس می‌توان به رازهای پنهان و عالم نامحسوس (عالم غیب) پی برد و به آن ایمان آورد. قرآن این نوع تفکر را «حکمت» نامید که خیر کثیر شمرده شده است.

اعتقاد به خدا اولین عاملی است که انسان را به این اندیشه سوق می‌دهد که خدا را در تمام کارهایش محور قرار دهد. فردی که به خدا ایمان ندارد خدامحوری درباره او بی‌معناست: «وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّمَا هُمُ السُّفَهَاءُ وَالْكَافِرُونَ» (بقره/ ۱۳) انسان‌های خدامحور نیز مراتب دارند. هر چقدر ایمان بیشتر باشد

محوریت خدا در زندگی و فعالیت‌های زندگی فرد مؤمن هم بیشتر بروز می‌کند: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (بقره/ ۱۶۵)؛ و برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آن‌ها را چون دوستی خدا، دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند، به خدا محبت بیشتری دارند.

طبق این آیه برخی انسان‌ها برای خدا شرکایی قائل می‌شوند و به آن‌ها به اندازه خدا عشق و علاقه نشان می‌دهند. خدا اینان را به خاطر پیامدهای چنین اندیشه‌ای بازخواست و توبیخ می‌کند و وعده عذاب به آن‌ها می‌دهد و می‌فرماید:

«إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَأَوَّارُوا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» (بقره/ ۱۶۶)؛ روزی که پیشوایان کفر از پیروان خود بیزاری می‌جویند و عذاب را می‌بینند و چاره‌شان از همه جا قطع می‌شود.

در مقابل این گروه کسانی هستند که حب و عشقشان به خدا از گروه اول بیشتر است و دیگر برای خداوند همانندی قرار نمی‌دهند. اینان به خاطر این حب شدید تنها خدا را پیشوای خود قرار می‌دهند و او را محور فعالیت‌های خویش قرار می‌دهند. در حقیقت، روح حاکم بر مدیریت افکار و اندیشه‌ها در مدیریت فرهنگی قرآنی تغییر یابنده نسبت به مبدأ هستی است.

۲. باور به تحول و تربیت‌پذیری انسان

این باور که انسان محکوم شرایط تاریخی و محیطی است و نمی‌تواند خود را از قید و

بند ویژگی‌های روحی و اخلاقی خود رها کند راه را بر هر گونه تلاش فرهنگی می‌بندد. اما در اندیشهٔ باورمندان به حاکمیت مطلق ارادهٔ خداوند بر جهان، تربیت‌پذیری انسان مسئله‌ای حل شده است.

از منظر قرآن کریم انسان موجودی ارزشمند و کرامت‌یافته است: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ (اسراء/ ۱۷) که به بهترین و زیباترین شکل آفریده شده است: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾. این انسان باید با برخورداری از توانمندی‌های شگرف و ظرفیت بی‌کرانهٔ وجودی‌اش و با استفاده از هدایت الهی، سیر تکاملی خود را رقم زند و متخلّق به اخلاق الهی شود تا غایت خلقت او که رسیدن به اوج خلیفه‌اللّٰهی و خداگونگی است، تحقق یابد (ذوعلم، ۱۳۹۲: ۲۴).

انسان قرآنی خوب را از بد تشخیص می‌دهد و توان انتخاب‌گری دارد:

- ﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ* وَلَوْ أَنِّي مَعَادِيرُهُ﴾ (قیامت/ ۱۴-۱۵)؛ بلکه انسان خود از وضع خود آگاه است، هر چند عذرتراشی کند.

- ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ (انسان/ ۳)؛ ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

- ﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا* فَأَلَمَتْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا* قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا﴾ (شمس/ ۷-۹)؛ قسم به جان آدمی و آن که آن را آفریده و منظم ساخته که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است.

انسان در دیدگاه دین حامل امانت الهی و مسئولیتی عظیم است که آسمان‌ها و زمین از پذیرفتن آن ناتوان مانده‌اند:

﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا﴾ (احزاب/ ۷۲)؛ ما آن امانت را بر آسمان‌ها و کوه‌ها و زمین عرضه کردیم، پس آن‌ها از تحمل آن خودداری کردند و ترسیدند و انسان آن را حمل کرد، چون انسان ستم‌پیشه و جاهل بود.

بنابراین، انسان موجودی است تربیت‌پذیر که راه رشد و تعالی و بازگشت به سوی خدا همیشه به رویش گشوده است، مگر در لحظهٔ مرگ که دیگر توبهٔ او پذیرفته نیست. از این رو، دعوت پیامبران شامل همهٔ افراد بشر بوده است حتی افرادی مانند

فرعون، چنان که می‌فرماید:

﴿قَالَ هَلْ لَكَ إِلَهٌ إِلَّا أَنْ تَزُكِّيَ * وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَعْبُدِي﴾ (نازعات / ۱۸-۱۹)؛ ای موسی، به فرعون بگو آیا می‌خواهی تزکیه شوی و تو را به سوی پروردگارت هدایت کنم، تا خشیت یابی.

ضرورت توبه نشانگر اراده و اختیار انسان برای تحول در سرنوشت خویش است. تحول فکری ساحران و ایمان به آموزه‌های موسوی و نه‌راسیدن از تهدیدهای فرعون‌ی نمونه‌ای آشکار و درس‌آموز در این باره است:

﴿قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّ هَذَا لَكُرْهُمُوهٌ فِي الْمَدِينَةِ لَنُخْرِجَنَّهَا أَمْهَلًا فَنُؤْتِهَا لَكُمْ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأُزْجِلُكُمْ مِنْ خِلَافِئِكُمْ لَأَصْلَبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ * قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (شعراء / ۴۹-۵۱)؛ فرعون گفت آیا پیش از آنکه به شما رخصت دهم به او ایمان آوردید قطعاً این نیرنگی است که در شهر به راه انداخته‌اید تا مردمش را از آن بیرون کنید. پس به زودی خواهید دانست دست‌ها و پاهایتان را یکی از چپ و یکی از راست خواهم برید. سپس همه شما را به دار خواهم آویخت. گفتند: باکی نیست ما روی به سوی پروردگار خود می‌آوریم. ما امیدواریم که پروردگارمان گناهانمان را بر ما ببخشد؛ [چرا] که نخستین ایمان‌آوردگان بودیم.

نکته قابل ذکر اینکه تا انسان قادر بر کاری نباشد خدای حکیم دستوری به وی نمی‌دهد. همه احکام و دستورات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اسلام ناظر به تربیت‌پذیری انسان است. انسان مجبور و محکوم شرایط، نیازی به دستورالعمل و راهکار ندارد بلکه این دستورات برای کسانی است که آزادانه می‌اندیشند.

۳. باور به معاد و یوم الحساب

باور به معاد، مهم‌ترین عامل توجه به خداوند متعال است. شاید به همین دلیل است که آیات مربوط به معاد، بیشترین آیات قرآن کریم را به خود اختصاص داده است. توجه به زندگی پس از مرگ و باور به اینکه انسان در آن جایگاه بر اساس کارهایی که در دنیا انجام داده است پاداش خواهد دید، وی را به انجام اعمال نیک و خدایسند سوق می‌دهد. پیامد کج‌روی انسان‌ها در زندگی انکار معاد است:

﴿الْحَسْبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَى قَادِرِينَ عَلَى أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ * بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ﴾ (قیامت /

۵۳؛ آیا انسان گمان می‌کند که نمی‌توانیم استخوان‌هایش را جمع کنیم؟! [نه تنها قادر به جمع استخوان‌هاییم] بلکه قدرت داریم که سر انگشتان او را نیز به حالت اول برگردانیم. [انسان شک در معاد ندارد] بلکه می‌خواهد [آزاد باشد و بدون ترس از دادگاه قیامت] در تمام عمر گناه کند.

در حقیقت، انکار معاد نه از آن روست که آدمی آن را نمی‌داند بلکه از آن روست که قبول معاد مانع هوس‌رانی اوست.

باور به معاد، در مدیریت فرهنگی اهمیت بسیار دارد. مدیرانی که عالم را محدود به زندگی مادی می‌دانند و برای آن ادامه‌ای قائل نیستند آنگاه که تلاش‌های خود را بی‌ثمر می‌بینند مأیوس می‌شوند اما آنان که زندگی را فراتر از زندگی مادی در این جهان می‌دانند هیچ‌گاه دچار ناامیدی نمی‌شوند. باور به روز داوری و پاداش، آنان را برمی‌انگیزد که تمام تلاش خود را به کار گیرند و لحظه‌ای سستی به خود راه ندهند؛ چه اگر نتایج آن فعالیت‌ها و اقدامات فرهنگی را در این جهان هم نبینند چشم امید به جهان دیگر خواهند داشت:

﴿وَمَا تَقْدُمُوا إِلَّا لِنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِمَّا تُدْرِكُونَ عِنْدَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (بقره/ ۱۱۰)؛ و هر خیری که برای خود از پیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند متعال [در سرای دیگر] خواهید یافت، همانا خداوند به اعمال شما بیناست.

۴. باور به نظارت الهی (در محضر پروردگار بودن)

نظارت و کنترل از مؤلفه‌های اساسی مدیریت فرهنگی است. مفهوم نظارت در منطق قرآن با نظارت در نظام‌های غیر الهی تفاوت بنیادین دارد. از دیدگاه غرب، نظارت و کنترل با هدف سود بیشتر اعمال می‌شود. این نظارت بیرونی است و بر افراد سازمان تحمیل می‌شود، در صورتی که از دیدگاه مدیریت فرهنگی دینی، نظارتی که اعمال می‌شود به هدف رشد و کمال انسان است و در درجه اول، درونی است؛ یعنی فرد علاوه بر اینکه خدا را در زندگی خود ناظر و حاضر می‌داند، خود نیز به نظارت و کنترل خویش می‌پردازد.

نظارت الهی والاترین و کامل‌ترین نوع نظارت بر عملکرد افراد در جامعه الهی است. بر طبق این روش، انسان با ایمان به صفت دانایی خداوند، همواره نظارت او را

بر اعمال و کردار خود احساس می‌کند و خداوند را ناظر و حاضر بر فعالیت‌های خود می‌داند. این شیوه یعنی ترس از خداوند متعال، مؤثرترین عامل کنترل در سازمان و جامعه است. خداوند در قرآن کریم در آیات مختلف به این مطلب اشاره فرموده است:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ تَعَلَّمَ مَائِنَتِي وَمَانِعَلِنُ وَمَا نَعْنِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ (ابراهیم / ۳۸)؛

پروردگارا، بی‌گمان تو آنچه را پنهان می‌داریم و آنچه را آشکار می‌سازیم می‌دانی و چیزی در زمین و در آسمان بر خدا پوشیده نمی‌ماند.

نیز در آیه دیگری آمده است:

﴿وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ﴾ (انعام / ۳)؛ و اوست که در آسمان‌ها و در زمین خداوند است. نهان و آشکار شما را می‌داند و هر چه را به دست می‌آورد [نیز] می‌داند.

افزون بر این، بررسی و حسابرسی عملکردها هم از آن اوست: ﴿وَالِإِلَهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ﴾

(حدید / ۵).

در حقیقت، ایمان به احاطه و نظارت خداوند عَلَّمِكُمْ هم انگیزه برای عمل طیب و الهی است و هم بازدارنده از اعمال ناپاک و غیر الهی. این نظارت که از اصول عمده انسان‌شناسی اسلامی است و در مدیریت فرهنگی دینی جایگاهی بسیار متعالی دارد، در ادبیات شیعی به خوبی بازتافته است. حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ در خطبه صد و هشتاد و دو در **نهج البلاغه** در بیانی بلند در این زمینه می‌فرماید:

«فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بَعِينُهُ وَنَوَاصِيكُمْ بِيَدِهِ وَتَقَلِّبُكُمْ فِي قَبْضَتِهِ. إِنْ أَسْرَرْتُمْ عِلْمَهُ وَإِنْ أَعْلَنْتُمْ كِتْبَهُ، قَدْ وَكَّلَ بِكُمْ حَفْظَةَ كَرَامَاتِكُمْ، لَا يَسْقُطُونَ حَقًّا وَلَا يَثْبُتُونَ بَاطِلًا» (نهج البلاغه، ۱۳۸۷: ۶۰۲)؛ پس بترسید از خداوندی که شما در برابر نظر او هستید و موهای پیشانی و خفت و خیز و نشست و برخاست شما در دست اوست. اگر شما اعمالی را پنهانی انجام دهید و با کسی نگوید او می‌داند و اگر آشکار نمایید، می‌نویسد، نگهبانان گرامی [فرشتگان] را بر شما واداشته که حقی از قلم نمی‌اندازند و بیجا و ناکرده را نمی‌نویسند.

۵. باور به عدل الهی در نظام هستی

در آیات قرآن کریم، عادل بودن و دادگری صفتی الهی ذکر شده است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَانِمًا بِالْقِسْطِ﴾ (آل عمران / ۱۸)؛ خدا و فرشتگان و دارندگان دانش، گواهی می‌دهند که معبودی جز خدای یکتا که به پادارنده عدل است، نیست.

عدل به مفهوم اجتماعی آن، هدف نبوت و رسالت پیامبران است و به مفهوم فلسفی اش مبنای معاد. آیات زیادی از قرآن کریم به این موضوع اشاره دارند چنان که درباره هدف نبوت و رسالت پیامبران آمده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید / ۲۵)؛ همانا فرستادگانمان را با دلایل روشن فرستادیم و همراه ایشان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به راستی و هدایت گریند.

به تصریح قرآن کریم نظام هستی و آفرینش، بر عدل و توازن و بر اساس استحقاق‌ها و قابلیت‌هاست (عدل تکوینی). از سوی دیگر، عدل تشریحی یعنی اینکه در نظام جعل و وضع و تشریح قوانین نیز همواره اصل عدل رعایت شده و می‌شود. در حقیقت، حکمت بعثت و ارسال رسل این است که عدل و قسط بر نظام زندگانی بشر حاکم باشد (ر.ک: حدید / ۲۵).

عدل از منظر قرآن، موضوعی کلیدی است که با دیگر موضوعات اعتقادی پیوندی ناگسستگی دارد.

عدل قرآن، آنجا که به توحید یا معاد مربوط می‌شود، به نگرش انسان به هستی و آفرینش شکل خاص می‌دهد و به عبارت دیگر، نوعی جهان‌بینی است. آنجا که به نبوت و تشریح و قانون مربوط می‌شود، «مقیاس» و «معیار» قانون‌شناسی است و در ردیف کتاب (قرآن) و سنت قرار می‌گیرد. آنجا که به امامت و رهبری مربوط می‌شود، «شایستگی» است. آنجا که پای اخلاق به میان می‌آید، آرمانی انسانی است و آنجا که به اجتماع کشیده می‌شود «مسئولیت» است (مطهری، ۱۳۸۴: ۴۱-۵۹). بنابراین، در مدیریت فرهنگی باید بتوان خود را با این اصل بنیادین هماهنگ ساخت.

۶. قدرت فکری و بینش نورانی (فرقان)

قدرت فکری و توان تصمیم‌گیری شرط لازم مدیریت به طور عام و مدیریت فرهنگی

به طور خاص است. ارمان خدامحوری علاوه بر پرورش روحی انسان، همین قدرت فکری و بینش روشن و نورانی است که آدمی را قادر می‌سازد حق را از باطل بازشناسد. قرآن کریم نتیجه ایمان به خدا و رسولش و تقوای الهی را بهره‌مندی از رحمت‌ها و نعمت‌های الهی و اعطای نوری می‌داند که چراغ راه انسان است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَهْلِيْنَ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (حدید / ۲۸).

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (انفال / ۲۹): ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از مخالفت فرمان خدا پرهیزید، برای شما وسیله‌ای برای جدا کردن حق از باطل قرار می‌دهد.

«فرقان» که در لغت به معنای «فرق گذاشتن» است، همان مفهوم روشن‌بینی و نورانیت باطن است که قدرت تشخیص و جدا کردن حق و باطل را به انسان می‌دهد (قرشی، ۱۳۸۴: ۱۶۸/۵).

۷. باور به پیروزی حتمی مسیر الهی

چه بسا مدیران فرهنگی با انواع مشکلات روبه‌رو شوند و در مسیر حرکت آنان موانعی ایجاد گردد که باعث ضعف روحیه و عدم استقامت آنان شود. ایمان به قدرت لایزال الهی تأثیر بسیار بالایی در امیدآفرینی و استقامت در مسیر الهی و کوشش مضاعف دارد.

خدای متعال به مؤمنان وعده می‌دهد که یقیناً سختی‌ها آسان می‌شود و مشکلات برطرف می‌گردد:

«فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (انشراح / ۵-۶).

«لَا يَكُفُّ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا» (طلاق / ۷).

دغدغه شکست یکی از موانع جدی حرکت جامعه مؤمنان در عرصه‌های مختلف از جمله در مدیریت فرهنگی است. گاهی وجود دشواری‌ها و مشاهده قدرت ظاهری دشمن، اهل ایمان و افراد مؤمن را به تردید و ترس می‌اندازد و آن‌ها را نسبت به آینده نگران می‌کند. قرآن کریم در کشاکش درگیری دو اراده حق و باطل و اراده کافران در

مقابل اراده الهی وعده می‌دهد که اراده کافران در مقابل اراده خداوند قادر و متعال جایی ندارد و نور خدا خاموش نخواهد شد:

﴿بِرَيْدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَيْنَا أَنْ نَكْفُرَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ (توبه / ۳۲)؛ آن‌ها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.

در نهایت، خداوند کریم وعده فرموده است که دین اسلام و دین حق، عالم‌گیر خواهد شد و بر همه ادیان، اندیشه‌ها و مکاتب دیگر غلبه خواهد کرد و این امری است شدنی و حتمی. در قرآن کریم سه بار این وعده الهی تکرار شده است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ (توبه / ۳۳)؛ او کسی است که رسولش را با هدایت و آیین حق فرستاد تا آن را بر همه آیین‌ها غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند!

از دیگر وعده‌های شوق‌انگیز الهی، فرجام خوش تاریخ و پیروزی نهایی مستضعفان و بندگان صالح خدا و حکومت جهانی حق و تسلط اندیشه الهی بر سراسر کره زمین است. مکاتب مادی همواره با ادعای کارآمدی و ماندگاری خود، پایان تاریخ را به نفع خویش مصادره کرده‌اند. اندیشه مارکسیست پایان تاریخ را تسلط و حاکمیت مکتب و مرام خود می‌داند و فرانسیس فوکویاما در نظریه خود پایان تاریخ را حاکمیت نظام‌های لیبرال دموکراسی معرفی می‌کند (نقی‌پورفر، ۱۳۸۹: ۱۸۵). در مقابل این اندیشه‌های باطل، قرآن کریم پایان تاریخ را بر اساس اراده و مشیت الهی، دوران حاکمیت مستضعفان می‌خواند. این وعده الهی می‌تواند تأثیر بسیار زیادی را در افزایش روحیه و امید به آینده در بین نسل فعال و دغدغه‌مند مدیریت فرهنگی ایفا کند:

﴿وَتُرِيدُونَ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاهُمْ آئِمَّةً وَجَعَلْنَاهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ (قصص / ۵)؛ ما می‌خواهیم بر مستضعفان زمین منت نهیم و آن‌ها را پیشوایان و وارثان روی زمین قرار دهیم.

در فرازی دیگر وارثان زمین را بندگان صالح و شایسته خداوند معرفی می‌نماید: - ﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء / ۱۰۵)؛ همانا در زبور، پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.

۸. باور به امدادهای غیبی

در برخی موارد خداوند متعال با الهام فکری به مؤمنان امداد می‌رساند و سازوکار لازم را از این طریق پیش رو می‌نهد؛ برای نمونه، خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾ (قصص / ۷)؛ به مادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیر بده و چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شدی، او را به دریا افکن و دیگر بر او ترسان و محزون مباش که ما او را به تو باز می‌گردانیم و او را از پیامبران مرسل قرار می‌دهیم.

در اینجا، وحی به مادر حضرت موسی علیه السلام به معنای الهام فکری و قلبی است. در دوران انقلاب اسلامی و دفاع مقدس به خوبی شاهد این گونه امدادهای الهی بودیم و همیشه هدایت فکری خداوند متعال، شامل حال جبهه مؤمنان و مجاهدان می‌شد. امروز هم در جهاد فرهنگی این امدادها تکرار خواهند شد.

از سوی دیگر، ایمان به خدای متعال و عمل به دستورات الهی، باعث کارآمدی انسان مؤمن و موجب رشد و تعالی او در همه ابعاد وجودی می‌شود. شخص مؤمن از لحاظ روحی و فکری، بر انسان غیر موحد برتری دارد. این برتری روحی و کیفی در درگیری ایمان و کفر، معادلات را به نفع جبهه ایمان تغییر می‌دهد، هرچند از نظر کمی، جبهه ایمان در اقلیت باشد.

قرآن کریم در این باره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ (انفال / ۶۵)؛ ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ [با دشمن] تشویق کن! هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند؛ چرا که آن‌ها گروهی‌اند که نمی‌فهمند!

میرهن است که رهاورد ایمان به خدا چیزی جز امدادهای غیبی الهی نیست. وجود این امدادها آرامش بخش است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُرْدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾ (فتح / ۴).

رسالت اصلی در مدیریت فرهنگی، تقویت و افزایش ابعاد روحی و معنوی جامعه

است و ایمان و حضور خداوند متعال در زندگی انسان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عامل آرامش و اطمینان قلبی انسان‌هاست. به یقین، چنین جامعه‌ای قدرتمندترین فرهنگ‌ها را خواهد داشت.

از سوی دیگر، محصول دیگر خدامحوری، شجاعت است که میوه آن استقامت و پایداری در راه حق و هدف می‌باشد. احساس حضور و پشتیبانی خدای متعال باعث نفی قدرت‌های غیر خدایی و تسلیم نشدن در برابر آن‌ها می‌شود. قرآن کریم، شجاعت و پایداری اصحاب کهف را ناشی از ایمان آن‌ها برمی‌شمرد: ﴿فَتِيَّةٌ اٰمَنُوۡا بِرَبِّهِمْ﴾ (کهف/ ۱۳). در جایی دیگر، استقامت را نتیجه پذیرش ربوبیت الهی معرفی می‌فرماید: ﴿قَالُوۡا رَبَّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰمُوۡا﴾ (احقاف/ ۱۳).

این نگاه باعث می‌شود که انسان در راه بندگی خداوند متعال و نیز در عرصه‌های مختلف مدیریت جبهه فرهنگی از ملامت ملامت‌گران و از کنایه‌های سرزنش‌کنندگان هراسی به خود راه ندهد و به تکلیف خود عمل کند: ﴿وَلَا يَخٰفُوۡنَ لَوْمَةَ لَآئِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيۡهِ مَنۡ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيۡمٌ﴾ (مائده/ ۵۴).

شجاعت و ترسیدن جز از ذات اقدس پروردگار از نمادهای اصلی قدرت فرهنگی یک جامعه است؛ قدرتی که آثار پربرکت آن را در طول تاریخ انقلاب و دفاع مقدس به وضوح دیدیم. یکی از ثمرات اصلی این شجاعت، خودباوری و اتکا به داشته‌های خویش و حرکت به سمت اهداف بلند و والاست (فرهنگ و علم، ۱۳۸۹: ش/ ۱۴۴/۱). بنا بر آنچه گذشت، می‌توان گفت که امدادهای غیبی به صورت مختلف در مسیر زندگی آدمی قرار می‌گیرند؛ یا به شکل فراهم شدن زمینه‌های موفقیت و تقویت اراده است و یا به صورت الهامات و قدرت تشخیص و روشن‌بینی‌ها. آنچه در این میان مهم است توجه به دو شرط اساسی برای بهره‌مندی از امدادهای غیبی است و آن دو عبارت‌اند از: ۱. تلاش و مجاهدت بدنی ۲. کوشش روحی یعنی ایمان به خدا و برای او و در راه او بودن (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۴: ۷۱-۸۴).

نتیجه‌گیری

مسئله فرهنگ و مدیریت فرهنگی از موضوعات بسیار پیچیده و عمیق هر جامعه‌ای

است. فرهنگ، مجموعه آداب و رسوم، اعتقادات، ارزش‌ها و رفتارهایی است که چهارچوب‌های فکری و عملی زندگی افراد و جوامع را شکل می‌دهد. از این رو، برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت، رهبری و نظارت بر مجموعه اندیشه‌ها و اعمال اجتماع برای ترویج، تثبیت و تکامل فرهنگی، ضرورت شکل‌گیری مدیریت فرهنگ را ایجاب می‌کند.

اصطلاح «مدیریت فرهنگی» از عناوین جدید در حوزه مدیریت است. درک درست نداشتن از جایگاه، نقش و کارکردهای بسیار مهم فرهنگ، تا سال‌ها سبب شده بود که اهتمام لازم برای طرح مدیریت فرهنگی وجود نداشته باشد. مدیریتی که در کشور ما از دیرباز توجه مجامع علمی و دانشگاهی را به خود جلب می‌کرد، مدیریت از نوع فرهنگ غربی آن بود که با فرهنگ اصیل ما به هیچ وجه سنخیت نداشت.

از این رو، بازگشت به قرآن کریم و دریافت آموزه‌های آن درباره مدیریت فرهنگی اهمیت به سزا می‌یابد. سبک فرهنگی قرآن کریم سبکی است بسیار متفاوت و جذاب‌تر نسبت به دیگر مکاتب؛ چون اصول بنیادین خود را بر اعتقادهایی صحیح می‌نهد که دیگران به آن معتقد و یا ملزم نبوده‌اند؛ خداباوری، فطرت‌گرایی، ولایت‌مداری و تکلیف‌گرایی از جمله راهکارهای قرآنی مدیریت فرهنگی است که در رأس همه آن‌ها اصل خدامحوری قرار می‌گیرد.

این اصل در مدیریت فرهنگی مبتنی بر مؤلفه‌هایی هدفمند و جامع است؛ از جمله باور به تربیت‌پذیری و تحول‌گرایی انسان، باور به نظارت الهی (در محضر پروردگار بودن)، باور به معاد و یوم‌الحساب، باور به عدل الهی در نظام هستی، باور به امدادهای غیبی و یقین به پیروزی حتمی الهی.

مراد از خدامحوری، باور به حاکمیت اراده خداوند متعال بر همه عالم است و اینکه هیچ اراده‌ای جز اراده او مؤثر در آن نیست. این نوع نگرش به مدیریت فرهنگی بیش از آنکه نگاه زمینی و اجرایی صرف داشته باشد، نگرشی آسمانی و قدسی دارد و ایجاد جامعه‌ای با شاخص‌های «حیات طیبه» را هدف خود قرار می‌دهد.

کتاب‌شناسی

۱. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، قم، مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (علیهم السلام)، ۱۳۸۷ ش.
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۳. اقتداری، علی محمد، سازمان و مدیریت، تهران، مولوی، ۱۳۸۸ ش.
۴. انیس، ابراهیم، فرهنگ عربی-فارسی المعجم الوسیط، تهران، اسلام، ۱۳۸۲ ش.
۵. بهجت پور، عبدالکریم، درآمدی بر اصول تحول فرهنگی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۸ ش.
۶. پرهیزگار، کمال، تئوری‌های مدیریت، تهران، اشراقی، ۱۳۸۷ ش.
۷. حسن پور، محمد، پژوهشی در حیطه فرهنگ عمومی، رشت، بلور، ۱۳۸۶ ش.
۸. حق شناس، علی محمد و دیگران، فرهنگ معاصر هزاره، تهران، فرهنگ معاصر، ۱۳۸۱ ش.
۹. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ ش.
۱۰. ذوعلم، علی، فرهنگ معیار از منظر قرآن کریم، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۲ ش.
۱۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ قرآن کریم، تهران، سیحان، ۱۳۸۵ ش.
۱۲. طاهرزاده، اصغر، آنگاه که فعالیت‌های فرهنگی بوج می‌شود، اصفهان، لب المیزان، ۱۳۸۸ ش.
۱۳. طباطبایی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۴۱۷ ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، ۱۴۳۲ ق.
۱۵. عمید، حسن، فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴ ش.
۱۶. فرهنگ و علم، تهران، شورای عالی انقلاب فرهنگی، سال اول، شماره ۱، ۱۳۸۷ ش.
۱۷. قرائتی، محسن، تفسیر نور، تهران، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن کریم، ۱۳۸۷ ش.
۱۸. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن کریم، قم، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ ش.
۱۹. مطهری، مرتضی، امدادهای غیبی در زندگی بشر، تهران، صدرا، ۱۴۱۴ ش.
۲۰. معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۹ ش.
۲۱. مکارم شیرازی، ناصر و جمعی از همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۶ ش.
۲۲. موسوی خمینی، سیدروح‌الله، صحیفه نور، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۳ ش.
۲۳. نائینی، علی محمد، درآمدی بر مدیریت فرهنگی، تهران، ساقی، ۱۳۸۸ ش.
۲۴. نبوی، محمدحسن، مدیریت اسلامی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ ش.
۲۵. نقی پورفر، ولی‌الله، اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن، قم، مرکز آموزش مدیریت، ۱۳۸۷ ش.
۲۶. ولایتی، علی اکبر، فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف، ۱۳۸۷ ش.